

گفتگو با فرهنگ سازان بزرگ ایران

۶ - مصاحبه با آقای نظامی گنجوی در سن شصت و هشت سالگی (بخش دو)

از دکتر عباس احمدی



« سلطان سنجر و پیرزن» از دفتر مخزن الاسرار «خسرو و شیرین در شکارگاه» از دفتر خسرو و شیرین

اشاره - باخبر شدیم که یکی از اندیشمندان بلند آوازه ی ایرانی به نام آقای نظامی گنجوی در شهر گنجه واقع در آذربایجان اقامت دارند و با زحمات فراوان توانستیم مصاحبه ای با ایشان ترتیب بدهیم.

ع ۱ - آقای نظامی گنجوی، از این که با این همه گرفتاری، دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید بسیار سپاسگزارم. دیروز با شما درباره ی سرنوشت بشر و مساله ی مرگ و زندگی گفت و گو کردیم. جنابعالی فرمودید که این دنیا، سرابی پر فریب است و آدمی سرانجام از این محنتکده ی ویران به فراموشخانه ی مردگان می رود و بنابراین بهتر است که آدمی، دامن از دام این جهان فانی برکشد و بدنبال آن باشد که در زلال آن سرای جاودانی بیارامد.

۱ - ساقی، می ناب در قدح ریز

ع ۱ - گفتگوی امروز را با سوالی در باره ی عمر بشر آغاز می کنم. شما دیروز فرمودید که عمر بشر کوتاه و

سرشار از غم و اندوه است. به نظر شما، آدمی چند سال باید عمر کند تا مشکل او حل شود؟
 ن گ - اگر آدمی هفت هزار سال هم عمر کند، بعد از آن که آن هفت هزار سال به سر آمد، باید به سرای
 خاموشان برود. آدمی، سرانجام در دریای مرگ غرق خواهد شد، بنابراین چه فرق می کند که بلند قامت باشد
 یا کوتاه قامت. چه فرق می کند که زیاد عمر کند یا کم:

انگار که هفت سبب خواندی	یا هفت هزار سال ماندی
آخر نه چو مدت اسپری گشت	آن هفت هزار سال بگذشت
چون قامت ما برای غرق است	کوتاه و دراز را چه فرق است (ص ۴۵۵)

ع ۱ - درمان این درد چیست و علاج این اندوه کدام است؟

ن گ - گرگ گشای این کار، می لاله رنگ و نوای چنگ است:

ساقی، به من آر، آن می لعل	کافکنند سخن، در آتشم، نعل
آن می که گرگ گشای کارست	با روح چو روح، سازگار است (ص ۴۶۴)

ع ۱ - این می کدام می است؟

ن گ - این می همان می تلخ است که نشاط شیرین می آورد. ای ساقی، می سرخ رنگ را برگیر و مجلس
 را با نوای چنگ به شور و حال بیاور. می ناب را در قلع ریز و آتش مستی و شادی را در جان ما شعله ور کن
 :

ساقی، ز می و نشاط منشین	می تلخ ده و نشاط شیرین
ساقی، می لاله رنگ برگیر	نصفی به نوای چنگ برگیر (ص ۴۶۵)
ساقی، به صبح بامدادم	می ده که نخورده، نوش بادم
ساقی، می ناب در قلع ریز	آبی مزن، آتشی بر انگیز (ص ۴۶۶)

ع ۱ - آیا این می همان شراب تلخ و ش است که صوفی، آن را «مادر همه ی بدی ها» (= ام الخبائث) خوانده
 است و آن را حرام کرده است؟

ن گ - آن می که مانند اشک من زلال است، در مذهب عاشقان حلال است:

آن می که چو اشک من زلال است	در مذهب عاشقان، حلال است
ای ساقی، از خمی که در شرابخانه داری، می ای به من ده که مانند دانه های انار سرخ است. آن می که همشیره ی شیریه ی بهشت است:	

ساقی زخم شراب خانه	پیش آر می ای، چو نار دانه
آن می که محیط بخش کشت ست	همشیره ی شیریه ی بهشت است (ص ۴۶۴)
ای ساقی، نفسم از غم زمانه، گرفت. می به من ده، چون به می، می توان از دست غم رهایی یافت:	
ساقی نفسم، ز غم، فرو بست	می ده، که به می، ز غم، توان جست (ص ۴۶۷)

۲ - از صحبت پادشه، پیرهیز

ع ۱ - جناب آقای نظامی گنجوی، این طور که من برداشت کرده ام، باده نوشی شما برای رها شدن از چنگ

غم های زمانه است. زمانه ای که شاهان ستمکار و طبیبان آدمی کش و فقیهان حیلت آموز، در آن عرصه را به مردم تنگ کرده اند و لحظه ای از ظلم و بیداد غفلت نمی کنند. حال که سخن به این جا رسید می خواهم نظر شما را راجع به شاهان و دربار آنان بدانم. جنابعالی، گرچه با بسیاری از سلاطین و امیران آشنایی دارید، اما همیشه از ملازمت و صحبت آنان پرهیز کرده اید و هیچ وقت نخواستید اید زیاد به آن ها نزدیک شوید. ممکن است علت این کار را از شما بپرسم.

ن گ - همان طور که پنبه ی خشک از آتش تیز پرهیز می کند، آدمی نیز باید از صحبت پادشاهان پرهیز کند. زیرا آتش، اگر چه پرنور است، اما اگر نزدیک آن بشوی خواهی سوخت، ولی اگر از آن دور باشی، ایمن خواهی ماند:

از صحبت پادشاه پرهیز
زان آتش، گرچه پر ز نور ست
چون پنبه ی خشک از آتش تیز
ایمن بود آن کسی که دور است (ص ۴۶۷)



«لیلی و دوستانش در باغ» از دفتر لیلی و مجنون
«بهرام گور در میان هفت زیبارو» از دفتر هفت پیکر

۳ - مملکت از عدل شود پایدار

ع ۱ - از گفته های شما به طور غیر مستقیم چنین بر می آید که شاهان و سلاطین به شیوه ی عدل حکومت نمی کنند، زیرا اگر جز این بود موجبی نداشت تا برای ایمن ماندن از دست آنان از صحبت آنان دوری کنند. در همین زمینه، جنابعالی در دفتر اول از خمسه ی نظامی یعنی در دفتر مخزن الاسرار، به داستان انوشیروان و ده ویران اشاره کرده اید. ماجرای این ده ویران چه بوده است؟
ن گ - این داستان را برای هشدار دادن به شاهان ستمکار نوشته ام. هدف من این بوده است که شاهان دست

از ستم بشویند و به عدل و داد پردازند. جریان از این قرار است که روزی انوشیروان با عده ای از ملازمان دربار، برای شکار از شهر خارج می شود. انوشیروان، همچنان که سرگرم شکار بوده است از همراهان خود دور می افتد و فقط یکی از وزیران یا دستوران همراه او باقی می ماند (ص ۴۰ - ۳۸):

صید کنان، مرکب نوشیروان **دور شد از کوبه ی خسروان**

مونس «خسرو» شده «دستور» و بس **«خسرو» و «دستور» و دگر هیچ کس**

شاه به همراه دستور یا وزیر به نزدیک ده ویرانی می رسد که مانند دل دشمنان خراب است و می بیند که دو جغد، در کنار این خرابه، با یک دیگر مشغول بگو و مگو هستند:

شاه در آن ناحیه ی صید تاب **دید دهی، چون دل دشمن، خراب**

تنگ دو مرغ، آمده در یکدیگر **و ز دل شه، قافیه شان تنگ تر**

ع ۱ - این دو مرغ در آن ده ویران چه می کردند و دعوی آن ها بر سر چه چیزی بود؟

ن گ - انوشیروان هم همین سوال را از وزیرش کرد:

گفت به دستور، چه دم می زنند **چیست صغیری که به هم می زنند**

ع ۱ - وزیر چه جواب داد؟

ن گ - وزیر گفت که جغد اولی به جغد دومی دختری داده است و حالا از او شیر بها طلب می کند و از آن

جغد می خواهد که این ده ویران و چند ده دیگر مانند آن را به عنوان شیربها به او بدهد زیرا جغد ها ویرانه

ها را دوست دارند و یک ده ویران، بهترین هدیه ای است که یک جغد می تواند به جغد دیگر بدهد:

دختری این مرغ به آن مرغ داد **شیر بها خواهد از او بامداد**

کاین ده ویران بگذاری به ما **نیز چنین چند سپاری به ما**

ع ۱ - جغد دومی چه جوابی می دهد؟

ن گ - جغد دومی می گوید که جور و ستم شاه مملکت را ببین و هیچ غم مخور. زیرا اگر شاه این باشد، بعد

از مدت کوتاهی، به جای یک ده ویران، صد هزار ده ویران به تو خواهم داد:

آن دگرش گفت کزین در گذر **جور ملک بین و برو غم مخور**

گر ملک این ست، نه پس روزگار **زین ده ویران، دهمت صد هزار**

ع ۱ - عکس العمل انوشیروان در برابر این سخن چه بود؟

ن گ - انوشیروان چون این سخن شنید، از دل فریادی کشید و دست بر سر کوفت و شروع به گریستن کرد:

در ملک، این لفظ، چنان در گرفت **گاه بر آورد و فغان بر گرفت**

دست به سر زد و لختی گریست **حاصل بیداد، به جز گریه چیست؟**

انوشیروان گفت ببین چه ظلم و ستمی در دستگاه حکومت من جاری است که خبر آن به مرغان هوا نیز رسیده

است:

زین ستم انگشت به دندان گزید **گفت ستم بین که به مرغان رسید**

انوشیروان خود را سرزنش کرد که من چرا مال مردم را به زور می گیرم و چرا از روز قیامت بی خبرم و از

فردای مردن خود نمی ترسم. تا کی باید این غبار ستم را بر انگیزم و تا کی باید آبروی خود و خون مردم را بریزم:

ای من غافل شده دنیا پرست
بس که زخم بر سر این کار دست
مال کسان چند ستانم به زور
غافلم از مردن و دنیای گور
چند غبار ستم انگیختن
آب خود و خون کسان ریختن

از این همه گوهر و گنج که به شمار نمی آید، سام چه برد و فریدون چه برداشت که من از آن چه نصیبی با خود به گور ببرم:

زین گهر و گنج که نتوان شمرد
سام چه برداشت؟ فریدون چه برد؟
تا من ازین امر و ولایت که هست
عاقبت الامر چه دارم به دست

ع ۱ - آیا این ماجرا چشم انوشیروان را باز کرد و باعث شد تا او دست از ستمکاری بردارد و راه عدل و داد درپیش گیرد؟

ن گ - آری. انوشیروان تصمیم گرفت که دست از بیداد بردارد و به عدل و داد بپردازد تا آخرین لحظه ی عمر به قوی که داده بود وفادار ماند. انوشیروان، بعد از مدتی، چشم از جهان فرو بست و روی در نقاب خاک کشید، اما آوازه ی عدلش به جای ماند:

داد بگسترد و ستم در نیش
تا نفس آخر از آن بر نگشت
بعد بسی گردش بخت آزمای
او شد و آوازه ی عدلش به جای

ع ۱ - از این داستان چه نتیجه ای می گیرید؟

ن گ - از این داستان نتیجه می گیرم که هر که به عدل و داد بپردازد مانند انوشیروان، عاقبتی نیکو پیدا خواهد کرد و در قلمروی صاحب‌دلان، سکه ی نامش رقم عدل و داد خواهد یافت. شاهان باید دست از ستمکاری بردارند و عمر خود را به خشنودی دل‌ها بگذرانند تا خداوند از آن‌ها خشنود باشد:

یافته در خطه ی صاحب‌دلی
سکه ی نامش رقم عادل
عاقبتی نیک سرانجام یافت
هر که در عدل زد این نام یافت
عمر به خشنودی دل‌ها گذار
تا ز تو خشنود بود کردگار

ع ۱ - داستان «انوشیروان و ده ویران»، بسیار شبیه به داستان «پیرزن با سلطان سنجر» است، که جوانان قدیم در کتاب‌های درسی با آن آشنایی دارند. همان داستانی که با بیت زیر آغاز می‌شود:

پیرزنی را ستمی در گرفت
دست زد و دامن سنجر گرفت (ص ۴۴)

ن گ - در این داستان، پیرزنی دامن سلطان سنجر را می‌گیرد و از ستمی که بر او رفته است شکایت می‌کند. پیرزن به سلطان سنجر می‌گوید که از ظلم و ستم تو خانه‌های شهری ویرانه شده است و خرمن دهقانان و کشاورزان خراب و بی‌دانه شده است. تو که بیدادگری می‌پروری، شاه نیستی بلکه هندوی غارتگری. داوری و داد در تو نمی‌بینم و تو را از ستم آزاد نمی‌بینم:

مسکن شهری ز تو ویرانه شد
خرمن دهقان ز تو بی‌دانه شد
چون که تو بیدادگری پروری
ترک نه ای، هندوی غارتگری (ص ۴۵)

داوری و داد نمی بینمت

از ستم آزاد نمی بینمت (ص ۴۴)

از سر بیچارگان دست بردار و از تیر نفرین غمخوران بترس (واژه ی یاسج در زبان ترکی یعنی تیر):

دست بدار از سر بیچارگان تا نخوری یاسج (=تیر) غمخوران (ص ۴۵)

ع ۱ - از این داستان چه نتیجه ای می گیرید:

ن گ - من در این داستان به شاهان پند می دهم که دادگری شرط جهاننداری است و شاهی که رعایت حال مردم را بکند و راه عدل را برگزیند، دوستیش در دل و جان مردم ریشه خواهد گرفت:

مملکت از عدل شود پایدار کار تو از عدل تو گیرد قرار (ص ۳۸)

شاه که ترتیب ولایت کند حکم رعیت به رعایت کند

تا همه سر بر خط فرمان نهند دوستیش در دل و در جان نهند (ص ۴۵)

ع ۱ - آیا شاهان و سلاطین به پند های شما گوش می دهند؟

من گ - افسوس که عمله های ظلم و شحنه های مست به خانه های مردم می ریزند و پیرزنان را زیر مشت و لگد می گیرند و رطل زنان، درآمد مملکت و دخل ولایت را می دزدند. افسوس که گوش شنوایی نیست. باید بر این ماجرای خونبار، گریه کرد و بر این دل خوناب شده، اشک خون بارید:

خیز نظامی، ز حد افزون، گری بر دل خوناب شده، خون گری (ص ۴۵)

ع ۱ - جناب آقای نظامی گنجوی، با آن که از محضر گرم جنابعالی سیر نمی شویم، اما متأسفانه وقت ملاقات ما به پایان رسیده است و مجبوریم دنباله ی مصاحبه را به وقت دیگر موکول کنیم. بار دیگر از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر می کنم.

دنباله ی این مصاحبه ی جالب را در شماره ی آینده با هم خواهیم خواند.

منبع:

شعر های این مقاله از کتاب زیر نقل شده است و در کنار هر شعر شماره ی صفحه ی آن آمده است: کلیات حکیم نظامی گنجوی به اهتمام پرویز بابایی، مطابق نسخه ی تصحیح شده ی وحید دستگردی، انتشارات راد، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴. این کتاب شامل مخزن الاسرار، خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، و اسکندر نامه است.

مینیاتور «سلطان سنجر و پیرزن» متعلق به مکتب شیراز است و در قرن شانزدهم میلادی نقاشی شده است. مینیاتور «خسرو و شیرین در شکارگاه» در سال ۱۶۴۸ میلادی نقاشی شده است. مینیاتور «لیلی و دوستانش» در قرن شانزدهم در خراسان نقاشی شده است. مینیاتور «بهرام گور در میان هفت زیبارو» در سال ۱۶۴۸ میلادی در بخارا نقاشی شده است. این مینیاتور ها از نسخه های خطی کتاب خمسه ی نظامی گرفته شده است که در موزه ی هر میتاژ سن پیتربورگ روسیه نگهداری می شود.
